



## کالبدشناسی دانه‌ای

### شروین وکیلی

#### ساخت دانه‌ای

1. ساختار دانه‌ای انسان از سطوح مشاهداتی<sup>1</sup> گوناگونی تشکیل یافته است که هر یک را می‌توان با عبارت درجه‌ی درشت‌نمایی از بقیه تفکیک کرد. دانه‌ای، حاصلِ بازنمایی رخداد‌های جهان خارج، بر دستگاه عصبی پیچیده‌ی ماست. این بازنمایی می‌تواند بسته به ابزارها و روش‌های مشاهداتی متفاوت، در سطوح گوناگونی انجام گیرد. هر علمی، از مجموعه‌ای از ابزارها و راهکارها برای دستیابی به داده‌های خام استفاده می‌کند. میکروسکپ در زیست‌شناسی و تلسکوپ در اخترشناسی نمونه‌هایی ملموس از این ابزارگرا بودنِ دانه‌ای تجربی هستند. هر سطح مشاهداتی، بسته به درجه‌ی درشت‌نماییِ ابزارهای به کارگرفته شده برای استخراج اطلاعات از محیط، به رخداد‌های ویژه‌ای - با ابعاد زمانی/مکانی خاص - می‌پردازد، و با سازماندهی این داده‌ها، چارچوبی معنایی را برای تفسیر نظمها و قواعد کشف شده فراهم می‌آورد (Foucault, 1990).

---

<sup>1</sup> Observational level

به عنوان مثال، یک شاخه از علم مانند زیست‌شناسی را در نظر بگیرید. در این علم، با بیشترین سطوح بر هم افتاده‌ی مشاهداتی روبرو هستیم. یک زیست‌شناس ممکن است موضوع مشاهده‌ی خود (مثلا بدن یک جانور) را در سطوح متفاوتی از درشت‌نمایی بررسی کند. اگر بر ابعاد میکروسکوپی و فواصل آنگسترومی<sup>۲</sup> تمرکز کند، با مولکولها و پیوندها سر و کار خواهد داشت و از صورتبندی نظمهای به دست آمده علمی به نام بیوشیمی را پر بارتر خواهد کرد. در این درشت‌نمایی زیاد، زمان مورد نیاز برای بروز تغییرات بسیار اندک خواهد بود و با میکروثانیه‌ها سر و کار خواهیم داشت. اگر همین جانور در ابعاد میکرون<sup>۳</sup> یا سانتی متر مورد مشاهده قرار گیرد، سطح مشاهداتی ما به مرتبه‌ی سلول‌شناسی یا کالبدشناسی برکشیده خواهد شد و به همین ترتیب ضرباهنگ رخدادها هم کندتر خواهد شد. اگر با همین شیوه‌ی نگریستن، کل پیکره‌ی دانش زیست‌شناسی را مورد کنکاش قرار دهیم، می‌بینیم که این علم از لایه‌هایی با درجات درشت‌نمایی متفاوت تشکیل شده که هر یک در برشی از فواصل زمانی/مکانی رخدادها را ثبت، دسته‌بندی و تحلیل می‌نمایند. علم زیست‌شناسی، به عنوان یک شاخه‌ی منفرد، منسجم و ساختاریافته از علوم تجربی، مجموعه‌ای از این لایه‌های پیاپی است که در جایگاه‌های خاصی در هم تداخل می‌کنند و به کمک مفاهیم مشترک و عامی مفصل بندی می‌شوند.

آنچه را که در مورد شاخه‌های فرعی زیست‌شناسی و چگونگی جمع شدنشان در قالب یک علم خاص گفتیم، می‌توانیم در مورد کل علوم تجربی تکرار کنیم. یعنی در یک نگرش فراگیر، می‌توان کل دانایی بشری را مجموعه‌ای از همین لایه‌های برهم افتاده دانست. شیمی، زیست‌شناسی و زمین‌شناسی، هر یک شاخه‌هایی از دانایی هستند که به طور سنتی بر درجه‌ی درشت‌نمایی خاصی تنظیم شده‌اند، و به این ترتیب در سطح مشاهداتی خاصی بیشترین استعداد بیانگری خویش را آشکار می‌کنند و از زوایای خاصی نسبت به

---

<sup>۲</sup> یک آنگستروم =  $10^{-10}$  متر است.

<sup>۳</sup> یک میکرون یک میلیونم متر است.

موضوع مشاهده، شفاف‌ترین و دقیق‌ترین تصاویر را ترسیم می‌کند. هریک از لایه‌های یاد شده‌ی دانایی، سیستمی خاص است که برای مدل کردن جهان پدید آمده. پس هر شاخه از دانایی، می‌تواند به عنوان نظامی از اطلاعات در نظر گرفته شود که رفتاری سیستمی دارد.

سیستم، مجموعه‌ای از عناصر به هم پیوسته است که روابط خاصی با هم داشته باشند و بر مبنای این دو عامل حد و مرزی مشخص را با جهان خارج پدید آورند (برتالنفی، 1366). درجه‌ی درشت‌نمایی و موضوع محوری (مثلاً حیات در زیست‌شناسی)، تعیین‌کنندگان اصلی حد و مرز هر علمی هستند. هر حوزه از علم، سیستمی شناختی است که بر یک سطح دانایی خاص و درجه‌ای ویژه از درشت‌نمایی متمرکز شده است. این سیستم از مجموعه‌ای از عناصر (داده‌های خام) و روابط (ساختار منطقی) تشکیل شده که روی هم رفته مدلی از رخدادهای جهان خارج را در ذهنمان متبادر می‌کنند و امکان فهمیدن و پیش‌بینی کردن رخدادهای پیرامونمان را فراهم می‌سازند. مثلاً در اخترشناسی، مشاهده‌های مربوط به حرکت ستارگان و سیارات بر صفحه‌ی سپهر داده‌ها و عناصر علم ما هستند، و معادلات کپلر و صورتبندی‌های ریاضی مربوط به معادلات مثلثاتی حرکت اختران، روابطمان را می‌سازند.

2. در هر علم، می‌توان نسبتی فرضی بین حجم اطلاعاتی عناصر و روابط برقرار کرد. یعنی می‌توان با یک تخمین کلان‌نگرانه - که بی تردید زیاد هم دقیق نخواهد بود، - نسبت مقدار اطلاعات انباشته شده در عناصر و روابط را تخمین زد. مثلاً علم فیزیک را در نظر بگیرید. فرض کنید محتوای اطلاعاتی کلیه‌ی گزاره‌های مشاهداتی مربوط به علم فیزیک، آ بیت باشد. حالا فرض کنید کل معادلات و روابط ریاضی و مفهومی موجود در فیزیک - از جمله تعریف کلیدواژگان بر مبنای کلیدواژگان دیگر - هم ب بیت اطلاعات داشته باشد. می‌دانیم که فیزیک هم مانند هر علم دیگر، سیستمی پویا و تکامل‌یابنده است، یعنی به طور مرتب آ و ب در آن افزایش

می‌یابند. اگر در یک برش زمانی خاص به علم فیزیک نگاه کنیم، و آ و ب را در آن اندازه‌گیری کنیم، شاخصی به نام "اد" - "سرواژه‌ی انسجام درونی" در آن قابل تعریف خواهد بود، به طوری که:  $b/a = ad$

آشکار است که اندازه‌گیری کل محتوای اطلاعاتی یک علم، با توجه به اتصالاتی که با سایر علوم دارد، و ابهامی که معمولاً در مرزبندی میان مفاهیم مشترک در علوم همسایه وجود دارد، کار آسانی نیست. در اینجا هم ادعای آن را نداریم که اندازه‌گیری دقیق آن ساده، و یا حتی لازم باشد. آنچه که مورد نظر است، به دست دادن شاخصی مانند اد است، که نسبت گزاره‌های ارتباطی به عناصری سیستم علم مورد نظر را به دست دهد. هرچه این نسبت بیشتر باشد، دقت و تحلیلی بودن علم مورد نظر بیشتر است، و صورتبندی کردن روابط بین مفاهیم آن به زبان ریاضی ساده‌تر است.

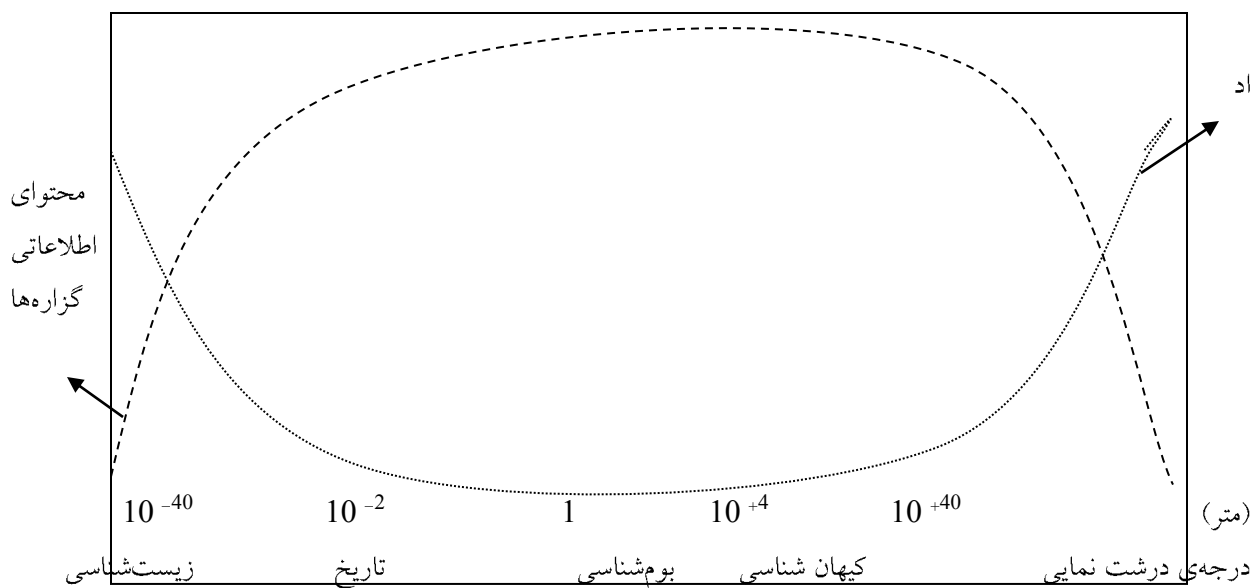
از این بحث چند نتیجه می‌توان گرفت. نخست این که در دامنه‌ای خاص، هرچه از سطوح پایینتر علم - یعنی سطوح دارای درجه‌ی درشت‌نمایی بیشتر - به سوی سطوح بالاتر پیش رویم، به دلیل ملموس‌تر شدن پدیده‌های مورد مشاهده و افزایش امکان دستیابی حسی ما به آنها، حجم بیشتری از داده‌ها را خواهیم داشت. معمولاً صورتبندی این انبوه داده‌ها دشواریهای روش‌شناختی چندی را به همراه دارد، و بنابراین با افزایش حجم عناصر، اد کاهش می‌یابد. شاخص اد در سطح مشاهدات روزمره‌ی ما به کمینه‌ی مقدارش می‌رسد. این سطح همان دانایی عامیانه<sup>4</sup> است که از داده‌های خرد و ریز مشاهداتی روزانه انباشته است، ولی فقیرترین ساخت معادلاتی را برای مربوط کردنشان به هم دارد. این در واقع همان بخشی است که تجربه‌ی زندگی عادی یک آدم معمولی را بر می‌سازد، و داوریه‌های اخلاقی و احساسی، برداشتهای جزءانگاران و تلقی‌های شتابزده و گاه خرافی معمول را پدید می‌آورد. این سطح با وجود فقر معادلاتش، کهنترین و موفقترین سطح از لایه‌های دانایی

---

<sup>4</sup> folk knowledge

است. چرا که از زمان پیدایش بشر وجود داشته است و بقای وی را تا روزگار کنونی ممکن ساخته است. رقابت سطوح دو سر طیف با این سطح میانی عامیانه، تنها از چند قرن پیش آغاز شده است و هنوز هم بخش عمده‌ی مردم بخش عمده‌ی عمرشان را با استفاده از دانایی عامیانه‌ی تعریف شده در این سطح مدیریت می‌کنند.

وقتی درشت‌نمایی مان از سطح تجربیات روزانه فراتر رود، بار دیگر اد افزایش می‌یابد. این بار هم ابزارهای مشاهده‌ای باعث محدودیت خواهند شد و تنها داده‌های مهم را دریافت خواهند کرد. داده‌هایی که به دلیل عبور از صافی ابزار مشاهده‌ای مان عناصر کمتری را در بر دارد، و بنابراین راحت‌تر صورتبندی می‌شود.



نکته‌ی جالب آن که درجه‌ی درشت‌نمایی علوم تجربی، اگر بر محور تغییرات اد نگریده شود، الگویی منظم را ظاهر می‌کند. علمی مانند روان‌شناسی که سطوح گوناگونی -از روان‌شناسی کودک گرفته تا روان‌شناسی اجتماعی- را در بر می‌گیرد، در واقع به داده‌هایی مربوط می‌شود که در همسایگی نزدیکِ داده‌های روزانه قرار گرفته‌اند و به پدیده‌های مربوط به سطوحی بالاتر از فرد می‌پردازد. جامعه‌شناسی به درجه‌ی درشت‌نمایی کمتر از آن تعلق دارد و نهادهای اجتماعی را می‌بیند و تحلیل می‌کند. در سطوح پایتتر از فرد هم به ترتیب زیست‌شناسی، شیمی و فیزیک را داریم، که به طرزی طنزآمیز حوزه‌ی کیهان‌شناسی در سوی دیگر طیف را هم در بر می‌گیرد.

3. به این ترتیب سطوح داناییِ مربوط به پدیده‌های ساده‌تر از خودمان (یعنی ساده‌تر از فرد) علوم تجربی، دقیق، و سخت را برمی‌سازند، و علوم بالای این آستانه با نام انسانی مورد اشاره قرار می‌گیرند. دو سر طیف، یعنی کیهان‌شناسی و فیزیک زیر اتمی، به پدیده‌هایی با درشت‌نمایی بسیار زیاد یا بسیار کم می‌پردازند و به دلیل اد بالا و امکان صورتبندی شدنِ زیاد به کمک ریاضیات، در یک علم یگانه -یعنی فیزیک- جای می‌گیرند. در این میان دو شاخه‌ی ویژه از دانایی -یعنی فلسفه و ریاضیات- را داریم که تنها از روابط تشکیل شده‌اند. اگر به لحاظ ساختاری به این دو شاخه از دانایی نگاه کنیم، می‌بینیم که هیچ محتوای عینی مشخصی در آنها وجود ندارد. در واقع فلسفه و ریاضی فاقد داده‌های عینی در مورد جهان خارج هستند. محتوای آنها تنها بیان روابط درونی خالص و پیچیده‌ای است که می‌تواند در قالب نمادهای فاقد معنا (ریاضی) یا دارای معنای بسیار بسیار عام (فلسفه) تجلی کند، و به این ترتیب در سطح صورتبندی (ریاضی) یا معنابخشی (فلسفه) با سایر سطوح دانایی چفت و بست شود.

داده‌های ما در مورد هر سطح از مشاهده‌ی جهان خارج، نیازمند ساختاری است تا بر آن مبنا ارتباط بین مفاهیم برقرار شود و روند استدلال توسط آن نقد شود. از عصر نوزایی به بعد، این دو کارکرد مهم توسط ریاضیات انجام می‌شود. یعنی به کمک این شاخه امکان صورتبندی یکدست و منسجم مفاهیم در تمام سطوح دانایی به دست می‌آید.

از سوی دیگر، مفاهیم جسته و گریخته و داده‌های پراکنده‌ی موجود در هر سطح دانایی نیازمند قالبی مفهومی و ساختی معنایی هستند که مفاهیم و کلیدواژگان را به هم متصل کنند و به کل نظام دانایی معنا ببخشند. این کارکرد دوم توسط فلسفه انجام می‌شود. ریاضیات و فلسفه، نمی‌توانند به عنوان سطحی از دانایی تجربی در نظر گرفته شوند. چرا که فاقد عنصر (داده‌ی تجربی) هستند و بنابراین تعریف درجه‌ی درشت‌نمایی برایشان معنا ندارد. این دو ساخت تنها از روابط و معیارهای صحت تشکیل یافته‌اند. پس این دو شاخه را باید به عنوان فرا-دانایی<sup>5</sup> در نظر گرفت. یعنی این ساختهای دانایی نه در مورد جهان خارج، که در مورد ساختهای دانایی دیگر اظهار نظر می‌کنند، و بنابراین با وجود دانش بودنشان، علم -به معنای تجربی کلمه- نیستند. اینها در واقع معیارهایی برای تعیین راستی و معنای گزاره‌ها و تأیید صحت استنتاج‌هایی هستند که به طور مرتب در داخل هر نظامی از دانایی تولید می‌شوند.

فلسفه و ریاضیات چنان که گفتیم از قید درجه‌ی درشت‌نمایی آزادند، و به دلیل همین خنثا و بی‌طرف بودنشان است که می‌توانند در تمام سطوح دانایی و با هر یک از درجات درشت‌نمایی ممکن چفت شوند. به این ترتیب این دو شاخه کل لایه‌های دانایی را به هم متصل می‌کنند و از درهم تنیدن مفاهیم لایه‌های همسایه برشهای پراکنده‌ی سطوح گوناگون دانش را به ساختی یکپارچه تبدیل می‌کنند. در این میان ریاضیات به دقت

---

<sup>5</sup> meta-knowledge

صورتبندی و بیان می‌کند، و فلسفه با ابهام بیشتری معنا می‌سازد، و ساخت جهان بینی منسجمی را در اطراف این سطوح ترشح می‌کند.

## ساخت تاریخ

1. تاریخ را می‌توان تا حدودی نقطه‌ی مقابل فلسفه و ریاضیات دانست. در اینجا ما با تراکم هراس‌انگیزی از داده‌ها، و غیاب ساخت ارتباطی منسجم روبرو هستیم. علت این تلنبار شدن داده‌ها، در خصلت خودارجاع تاریخ نهفته است، و خود این حجیم بودن پیکره‌ی دانایی، خود به خود کار دستیابی به الگویی منسجم برای صورتبندی کردن نظمهای موجود را دشوار می‌کند.

چنان که گفتیم، اختلاف نظرهای اصلی در مورد فلسفه و روش‌شناسی تاریخ می‌تواند در هفت محور اصلی خلاصه شود. در این بند، این هفت گره‌ی معنایی چالش برانگیز را به طور خلاصه مورد بررسی قرار می‌دهیم و بر مبنای دیدگاهی که ذکرش گذشت، موضع‌گیری خاص این نوشتار را تعیین نمی‌نماییم.

2. چالش برانگیزترین اظهارنظری که در مورد تاریخ شده است، به محتوای اطلاعاتی‌اش مربوط می‌شود. ولتر، که برای نخستین بار اصطلاح فلسفه‌ی تاریخ را در نوشته‌هایش به کار گرفت، تاریخ را با زبان طنزآلود خاص خود، نبش قبر مردگان می‌داند، و محتوای آن را به ذکر کردار رفتگان منحصر می‌بیند. هیوم به همین دلیل تاریخ را مجموعه‌ای از نکات پراکنده و جزئی می‌دانست و اندوخته‌ی اطلاعاتی انباشته شده در تاریخ را غیرعلمی می‌نامید. ویلهلم ویندلبانند با همین استدلال، جزئی بودن مفاهیم تاریخی را مهمترین دلیل وابستگی‌اش به سایر علوم دانسته بود، و معتقد بود که تاریخ را نمی‌توان تا مرتبه‌ی علمی مستقل ارتقا داد.



آنچه که در تمام این اظهار نظرها دیده می‌شود، توجه به جزئی بودن، پراکندگی، و خاص بودن رخدادهایی است که در تاریخ مورد بررسی قرار می‌گیرد. این که فلان شاه در چه سالی به فلان کشور لشکر کشیده یا نخستین سکه‌ی عهد بهمان شاه در چه تاریخی ضرب شده، موضوعاتی جزئی، تکرارناپذیر و منحصر به فرد هستند که ظاهراً انباشته شدن داده‌ها در موردشان به پیدایش هیچ علم خاصی نمی‌انجامد (ادواردز، 1375).

تمام برداشتهای یاد شده از یک حقیقت غیرقابل انکار سرچشمه می‌گیرند، و آن هم این است که داده‌های مورد توجه تاریخ به رخدادهایی مربوط می‌شوند که در سطح سلسله مراتبی<sup>6</sup> انسانی واقع می‌گردند. یعنی همانطور که گفتیم، اطلاعات ثبت شده در تاریخ، از همان جنس تجربیات روزانه‌ی یک آدم عادی است. رخدادهایی که در قالب تجربیات فردی و خاطرات خصوصی دسته‌بندی می‌شوند، به سادگی به درون فضای مفهومی تاریخ نشت می‌کنند، و معمولاً اسناد و مدارک اصلی این حوزه از دانایی را نیز تشکیل می‌دهند. به این ترتیب اگر ساخت دانایی انسانی را نظامی هم‌افزا<sup>7</sup>، پیچیده، و سلسله مراتبی بدانیم (Bushev, 1994). تاریخ در برشی از این سلسله مراتب قرار می‌گیرد که درجه‌ی درشت‌نمایی‌اش با مشاهدات یک انسان معمولی یکسان است.

تاریخ، آن سطحی از دانایی است که در سطح فرد قرار دارد و به تجربیات روزانه‌ی آدمیان می‌پردازد. از آنجا که این تجربیات، دانایی مردمان را هم در بر می‌گیرد، تاریخ قابلیت بسط یافتن تا سایر شاخه‌های دانایی را هم دارد. یعنی در گره‌ی مرکزی منحنی یاد شده، با بیشترین انباشت از اطلاعات روبرو هستیم. یک فرد انسانی، تجربیاتی به عنوان یک انسان دارد، که اگر در ابعاد زمانی بلند نگریسته شود، تاریخچه‌ی زندگی او را می‌سازد.

---

<sup>6</sup> hierarchical levels

<sup>7</sup> synergic

این تجربیات، می‌توانند دانایی وی در مورد هر یک از سطوح مشاهده را هم در بر بگیرند، پس به این ترتیب ما در سطح فردی نه تنها داده‌های مربوط به آناتومی تاریخ‌مند یک فرد را خواهیم داشت، که حافظه‌ای مشتمل بر داده‌های مربوط به دانسته‌های او را نیز در دسترس داریم. در این سطح، شکلی از دانایی در مورد ترکیب دانایی افراد پدید می‌آید، که بسته به نوع دانایی، تاریخ علم، تاریخ دین، و تاریخ هنر را بر می‌سازد.

سیستم دانایی، در سطح فرد خود-ارجاع<sup>۸</sup> می‌شود (Luhmann, 1985). یعنی بر روی خود بر می‌گردد و خود را به عنوان سوژه‌ی خود در نظر می‌گیرد. این خصلت خود-بازگشتی<sup>۹</sup>، از یکسو باعث انباشت‌نمایی داده‌ها در این لایه می‌شود، و از سوی دیگر صورت‌بندی‌شان را دشوار می‌سازد. اگر به این فرآیند مکیده شدن و ثبت مفاهیم مربوط به سایر سطوح دانایی در سطح تاریخ توجه کنیم، علت پایین بودن اد در این گره را بهتر خواهیم فهمید.

در واقع تاریخ آن زاویه‌ای از مشاهدات است که بر سطح درشت‌نمایی تجربی عادی ما تنظیم شده است، و همچون خودمان زمان‌مند است. آنچه که در این سطح مشاهداتی دیده می‌شود، مانند سایر شاخه‌های دانایی، مجموعه‌ای از داده‌های جسته و گریخته است، که در چارچوب معنایی خاصی دسته‌بندی و مرتب می‌شوند، و شیوه‌ی جذب اطلاعات بیشتر را تعیین می‌کند (McCullagh, 1998). در این لایه نیز داده‌ها همچون سایر سطوح سلسله مراتب دانایی به شکلی ویژه با هم مفصل بندی می‌شوند، و برآیند کلی‌شان دانایی را در عامترین معنای کلمه پیکربندی می‌کند.

آنچه که در سطح تاریخ وجود دارد، داده‌های مربوط به تغییرات فرد در طول زمان است، و آنچه که این فرد می‌کند. به این ترتیب بازنمایی سطوح دیگر دانایی را هم در این لایه داریم، همچنان که ادراکات

---

<sup>8</sup> self- reference

<sup>9</sup> self- recursiveness

هنری/زیبایی‌شناختی و دینی/اخلاقی نیز به نوبه‌ی خود ردپایی را در این سطح بر جای می‌گذارند. دقت داشته باشید که در این تعریف، خود علم، اخلاق، یا هنر در سطح تاریخی وجود ندارد. تنها چیزی که دیده می‌شود، تاریخ علم، تاریخ اخلاق و تاریخ هنر است، که از دید ویژه‌ی فرد باز-مشاهده، باز-تفسیر، و ثبت گشته است. بنابراین نباید تاریخ علم را با علم و تاریخ هنر را با هنر اشتباه گرفت، که اولی خلوص دومی را ندارد و شکلی بازنگریسته و روایت شده از حالت دوم است که از مجرای فرد در زمان تثبیت شده و ردپایی از خویش بر جای گذاشته است.

به این ترتیب جزئی بودن مشاهدات تاریخی، یا شمول و فراگیر بودنشان دلیل خوبی برای غیرعلمی دانستنشان نیست (Smooks, 1998). آنچه که در امر تبلور تفکر تحلیلی در سطح آگاهی تاریخی اختلال ایجاد می‌کند، خود-ارجاع بودن داده‌ها و خود-بازگشتی بودن ورودی‌های اطلاعاتی است. در کل تاریخ علم تاریخ، بشر ابزار دقیقی برای صورتبندی قواعد و نظمهای حاکم بر این انبوه داده‌ها در دست نداشت، اما امروز به کمک نظریه‌ی سیستم‌های پیچیده بینشهای عمیق و راهگشایی برای هموار کردن این مسیر به ظاهر ناپیمودنی پدید آمده است. بنابراین، موضع‌گیری این نوشتار در مورد علم بودن یا نبودن تاریخ، به تعریف ویژه‌مان از ساختار علم باز می‌گردد. با توجه به جایگاه تاریخ در سلسله مراتب دانایی، می‌توان تاریخ را نیز علمی مانند سایر علوم دانست. با این تفاوت که به دلیل سطح درشت‌نمایی ویژه‌اش، بیشترین حجم داده‌ها، کمترین اد و دیرباب‌ترین نظمها را در آن می‌بینیم.

3. اختلاف نظر دیگری که در میان مورخان و فیلسوفان تاریخ وجود دارد، به قانونمند بودن یا نبودن تاریخ باز می‌گردد (دورانت، 1367). اندیشمندان گوناگون مفهوم قانون را به اشکال گوناگون تعریف کرده‌اند. آنچه که بیشتر متفکران قرن بیستم بر سرش توافق داشتند، تعریفی از قانون بود که بر شمول، سادگی، ضرورت و

قدرت پیش‌بینی آن تأکید کند (Smooks, 1998). بنابر این تعریف، یک گزاره‌ی بیانگرِ نظم موجود در بین رخدادها تنها زمانی به مرتبه‌ی یک قانون علمی برکشیده می‌شود که تمام رخدادهای یک رده را در بر گیرد (شمول)، لزوماً پیچیدگی رخداد را کم کند و آن را به مجموعه‌ای از متغیرها و مفاهیم ساده‌تر و دقیق‌تر تجزیه کند (سادگی)، ایجاب‌کننده باشد، یعنی به شکلی امکانات موجود برای آینده‌ی موضوع مشاهده را محدود سازد (ضرورت)، و به این ترتیب روایتی پیشگویانه را بیان نماید.

مفهومی از قانون که تا قرن نوزدهم بین اندیشمندان پذیرفته شده بود، چهار ویژگی یاد شده را در بیانی سختگیرانه و جبرانگاران به کار می‌گرفتند، و فلاسفه‌ی تاریخ نیز بر همین مبنا مدعی وجود قوانینی در تاریخ بودند. نقدهای جدیدتری که بر اصل قانونمند بودن تاریخ وارد شده (پوپر، 1350) و دفاع‌های معمولاً مارکسیستی - از قانونمندی تاریخ (Marcuse, 1972) بر همین محور شکل گرفته‌اند.

آنچه که به ویژه در اواخر قرن گذشته مورد توجه قرار گرفت، بازبینی مفهوم ضرورت، و در نتیجه آماری و احتمالاتی شدن ساخت قوانین علمی بود. اصل عدم قطعیت هایزنبرگ، که اثر ویرانگر مشاهده‌گر در ضرورت و قطعیت پیش‌بینی را بیان می‌کرد، و پیدایش نظریه‌ی آشوب<sup>10</sup> که بر ذاتی بودن قواعد آماری در پدیده‌های پیچیده پافشاری می‌کرد، به تدریج مفهوم ضرورت را از معنای قرن نوزدهمی و جبرانگاران‌اش خارج کرد و به آن انعطافی چشمگیر بخشید (تاجداری، 1366). به این ترتیب آشکار شد که قول کانتی تحمیلی بودن تمام قانونمندی‌ها، و انسانی بودن منشأ صدورشان حتی در علوم دقیقی مانند فیزیک هم رسوخ کرده است، و بنابراین چشمداشتِ قانونی کاملاً درست که ضرورتی بیرونی را صورتبندی کند و پیش‌بینی‌هایی کاملاً قطعی را به دست دهد، ناممکن است.

---

<sup>10</sup> chaos theory

پیامدهای این شیوهی نگاه به گیتی، در نظریاتی مانند نظریه‌ی سیستم‌های پیچیده و هم افزایی به خوبی دیده می‌شوند (Bushev, 1994). به این ترتیب تلقی دانشمندان در مورد ضرورت و پیش‌بینی از حالتی لاپلاسی و قطعی به شکلی آماری و احتمالاتی تغییر کرد. پس مفهوم امروزین ضرورت می‌توان طیفی و شولایی<sup>11</sup> دانست، و این چیزی است که در انگاره‌ی قرن نوزدهمی از قانون قطعی و دوارزشی دور از ذهن می‌نمود.

قانون، شیوهی خاصی از صورتبندی نظم‌های مشاهده شده در یک مجموعه از رخدادهاست، که با زبانی دقیق بیان شود. علمی که درجه‌ی درشت‌نمایی‌اش با تجربه‌ی روزانه‌ی ما خیلی تفاوت داشته باشد قوانین خود را ساده‌تر استخراج خواهد کرد، و ضرورتی با درجه‌ی پیش‌بینی آماری بالاتر را به دست خواهد داد. تاریخ علمی است که در سر دیگر این طیف قرار دارد و به دلیل ازدحام داده‌ها، پیچیدگی موضوع مشاهده، و تصادفی نمودن بسیاری از رخدادها، مورد مشاهده‌اش، همواره در صورتبندی کردن قوانین دچار مشکل بوده است. پیچیده‌ترین چیزی که برای انسان وجود دارد، خود انسان است. پس وقتی موضوع دانشی انسان باشد، بیشترین آشفتگی و سردرگمی را باید انتظار داشت. در عمل هم این چیزی است که رخ می‌دهد.

با این وجود، ماهیت دانایی تاریخی با آنچه که در سایر سطوح دانش می‌بینیم، تفاوتی ندارد. یعنی در داده‌های تاریخی هم نظم‌هایی مشاهده می‌شود، و با وجود دیرپا بودن دانش‌شان، و دشوارتر بودن صورتبندی‌شان، می‌توان بیانهایی از آن را به عنوان قوانین تاریخی در نظر گرفت. توجه کنید که عبارت "قانون تاریخی" به هیچ عنوان به ضرورتی قرن نوزدهمی و قطعیتی کامل دلالت ندارد، بلکه تنها وجود الگو، نظم و بنابراین فهمیدنی بودن را نشان می‌دهد. تاریخ به رفتار آدمیان و جوامع مربوط می‌شود، و این هر دو نظام‌هایی آشوبناک هستند. به این ترتیب در تاریخ پیشگویی دقیق ناممکن است، اما با همان دقتی که می‌توان در مورد آینده‌ی سیستم‌های

---

<sup>11</sup> fuzzy

آشوبناک اظهار نظر کرد، در مورد تاریخ نیز می‌توان چنین کرد. نظام‌های آب و هوایی نیز پیچیده، آشوبناک و به عبارتی غیرقابل پیش‌بینی هستند، اما علمی به نام هواشناسی<sup>۱۲</sup> هست که رفتار همین سامانه‌ی بغرنج را بررسی می‌کند و با دقتی -هرچند اندک- رفتار آینده‌اش را -در واژه‌های زمانی کوتاه- پیش‌بینی می‌کند.

تاریخ علمی است که موضوع مشاهده‌ای قانونمند، منظم، و دارای الگوهای شناختنی را در بر می‌گیرد. با این وجود پیش‌گویی در آن (با معنایی که دانشمندان قرن گذشته از پیشگویی می‌فهمیدند) ناممکن است. در عین حال تشخیص برخی از الگوها و پیش‌بینی برخی از روندها در آن -به طور آماری- ممکن است.

آشوبناک بودن ذاتی سیستم‌های زیستی/اجتماعی به سادگی نشان می‌دهد که جبریت مورد نظر بسیاری از نظریات تاریخ‌گرا است در بهترین حالت ساده انگارانه است. هیچ نوع موجبیتی برای رخدادهای تاریخی - همچون رخدادهای روانشناختی و هواشناختی و ..- نمی‌توان قایل شد. تاریخ قلمروی است که به قول ناگل، در آن چیزهای نو پدید می‌آیند، و این یکی از برجسته‌ترین عرصه‌های ظهور رخدادهای هم‌افزا و خودزاینده<sup>۱۳</sup> است (Bushev, 1994).

4. بحث دیگری که در میان فلاسفه‌ی تاریخ بسیار رواج دارد، به روش مطالعه‌ی تاریخ باز می‌گردد.

در قرن هژدهم و نوزدهم، پس از برخوردی که بین آرای فلاسفه‌ی ایده‌آلیست آلمانی و رویکرد تجربی افراطی جهان‌انگلساکسونی رخ داد، تمایلی برای جدا کردن روش شناختی مفاهیم علوم انسانی از سایر علوم پدید آمد. این تمایل به پیدایش آرای اندیشمندانی مانند دیلتای و ویکو انجامید. ایشان تا حدودی زیر تأثیر دوگانه‌گرایی هگلی ماده/روح بودند و از نظر روشی هم تمایزی بین علوم مربوط به ماده و مربوط به روح

---

<sup>12</sup> Meteorology

<sup>13</sup> autopoietic

می‌دیدند. به این ترتیب در میان علوم انسانی و علوم تجربی شکافی عبورناپذیر را ترسیم می‌کردند و زبان، روش، و اصول اعتبار قضایا در دو سوی این مفاک را از پایه متفاوت دانستند (ادواردز، 1375).

بنابر آنچه که گذشت، ظاهراً علت اصلی برداشت خاص این اندیشمندان از مفهوم تاریخ، به خصلت خودارجاعی و خودبازگشتی بودن آن مربوط باشد. آنچه که علوم سخت و دقیق را از علوم انسانی و تاریخی جدا می‌کند، به نوع موضوع مشاهده و انسجام درونی علم مربوط می‌شود نه ماهیت دانایی تولید شده. وقتی موضوع مشاهده انسان باشد، عدم قطعیت‌های ناشی از دخالت مشاهده‌گر در موضوع مشاهده به حلقه‌هایی بسته و تشدید شونده از تفسیرهای متقابل می‌انجامد که دقت دانایی تولید شده را کاهش می‌دهد. مورخ یا متخصص علوم اجتماعی ممکن است با بیان تفسیر خاص خود، بر موضوع مشاهده اثر گذارد و سیر رخدادها را تغییر دهد. آنچه که پوپر اثر اودیپ نامیده است، در حوزه‌ی تاریخ به خوبی مصداق می‌یابد (پوپر، 1350). نمونه‌های تاریخی‌ای که در آنها پیشگویی‌های تاریخی و تفسیرهای جامعه‌شناختی سیر حوادث را دگرگون کرده باشند، اندک نیستند، و همه‌ی ما روزگاری را به یاد می‌آوریم که نیمی از کره‌ی زمین زیر سیطره نظام‌های سیاسی خاصی بود که به دلیل همین پیشگویی‌ها پدید آمده بودند و از همین تفسیرها قوام می‌یافتند.

با وجود تفاوت معناداری که در قطعیت علوم انسانی و علوم تجربی دیده می‌شود، بنیادهای اصلی دانایی (عناصر= گزاره‌های مشاهداتی + روابط= چارچوب نظری، و معیارهای صحت) در همه‌ی آنها یکسان‌اند، و چنین به نظر می‌رسد که روش‌شناسی مشابهی هم بر همه‌ی آنها حاکم باشد. ناگفته پیداست که خطاها و ابهام‌های ناشی از دخالت ذهن مشاهده‌گر در سطح علوم انسانی و تاریخی تشدید می‌شود و ظاهری برجسته‌تر به خود می‌گیرد، اما این خطاها در سایر حوزه‌های دقیق‌تر و ریاضی‌گونه‌تر دانایی هم وجود دارد.

روشهای موسوم به هرمنوتیکی (اشلایرماخر) ، تاریخی (دیلتای) و تفهمی (وبر) که برای توصیف روش خاص تحقیق در علوم انسانی به کار می‌روند، در واقع بر جنبه‌ای از مشاهده و تولید دانایی تأکید می‌کنند که در سایر شاخه‌های دانایی هم وجود دارد. تفسیرگونه بودن، حضور ارزش‌داوری، و ناتوانی ناظر از گسستن از منظور، ویژگی‌هایی هستند که در کل پهنه‌ی دانایی بشری تعمیم یافته‌اند. در فیزیک و شیمی هم مشاهده‌گر به تفسیر مشاهداتش می‌پردازد، و ممکن است یک مشاهده‌ی منفرد مانند سوختن چوب را بسته به تفسیر ویژه‌اش، به اثر فلورزیستون یا اکسید کنندگی اکسیژن نسبت دهد. ناخودآگاه همه‌ی زیست‌شناسان به هنگام بررسی تنوع زیستی اطرافشان درگیر ارزش‌داوری در مورد اهمیت گونه‌های مختلف می‌شوند و بسیار اندکند کسانی که یک گونه‌ی جانوری -مانند کرم کدو- را دارای قدر و ارزشی برابر با یک گونه‌ی جانوری دیگر -مثلاً انسان- می‌بازانند -بدانند. وقتی که رخداد مورد بررسی یک کنش انسانی و پدیده‌ای در سطح مشاهداتی روزانه‌ی ماست، این ارزش‌داوری تشدید می‌شود و ابهام و بیطرفی مفروض دانشمند را کاهش می‌دهد. وقتی درجه‌ی درشت‌نمایی دانایی ما بر سطح انسانی تنظیم شود، ابهام ناشی از دخالت پیش‌فرض‌ها چنان در کار مشاهده اختلال ایجاد می‌کند که می‌تواند به توهم ناشی از برون‌فکنی تصورات خویش منجر شود. یک راه مقابله با این کژبینی، توجه به الگوی ارزش‌داوری و رویکرد همدلانه به داناییها و قضاوت‌های ناشی از سطح انسانی است. این همان است که وبر (تفهم<sup>۱۴</sup>) می‌نامد و در رویکرد جامعه‌شناختی خویش به کارش می‌گیرد.

به این ترتیب، بر اساس آنچه که گذشت چند نکته آشکار می‌شود: نخست این که در این نوشتار تفاوتی جوهری بین روش‌شناسی تاریخی و تجربی قایل نیستیم. تنها به استفاده‌ی محتاطانه و بسیار خودآگاهانه از شهودِ ناشی از همدلی و تفهم باور داریم، تا در حد امکان ماهیت ابهام سطح دانایی علوم انسانی برطرف

---

<sup>14</sup> Verstehen



شود. در عین حال می‌پذیریم که همین ابهام و همان تفهم، از تخصصی شدن زبان علم تاریخ جلوگیری کرده‌اند و کلیدواژگان و مفاهیم مربوط بدان را همچنان در سطح کاربرد روزانه‌ی زبان محدود ساخته‌اند. در عمل، اگر به منحنی رسم شده در ابتدای بحث نگاه کنید، خواهید دید که هرچه سطوح دانایی دارای اد کمتر، از نظر تاریخی دیرتر به صورت تخصصی (و ریاضی‌گونه) صورتبندی شده‌اند.

دوم این که وجود مفاهیم و گزاره‌های دارای ارزش‌داوری را در تاریخ می‌پذیریم، اما معتقدیم مشابه این داورها در سایر شاخه‌های علم هم وجود دارد، و تنها چیزی که باعث پنهان ماندنشان در آنجاها می‌شود، دور بودن سطح مشاهداتی‌شان نسبت به زندگی عادی ماست. برداشت فلسفی و اخلاقی یک دانشمند در تفسیری که از یک فرآیند عصب‌شناختی یا بوم‌شناختی دارد کاملاً مؤثر است، و به دلیل دور و مبهم نمودن موضوع مشاهده‌اش از زندگی معمولی است که این دآوری و اثراتش نمود زیادی نمی‌یابد.

نکته‌ی سوم این که به دلیل همین دخالت ارزش‌داوری و نبود زبان تخصصی دقیق، تاریخ علمی است که نسبت معیارها و تکرر برداشتها در آن بیشینه است. چنان که گفتیم، هر دفترچه‌ی خاطراتی می‌تواند به عنوان یک متن تاریخی در نظر گرفته شود، و به این دلیل هم هر فرد دارای خاطرات منسجم می‌تواند به عنوان یک شارح و نویسنده‌ی تاریخ -در قلمرو مشاهداتی و استنتاجی خود- در نظر گرفته شود. در علمی مانند زیست‌شناسی و فیزیک هم مکاتب و رویکردهای گوناگون برای تفسیر رخدادهای آزمایشگاهی وجود دارد، اما رواج ابزارهای مشاهده‌ای یکسان و پیچیده در این سطوح، به حذف برخی از جنبه‌های پدیده‌ی مورد مشاهده، و حک و اصلاح و پالایش باقی اطلاعات مرتبط با آن می‌انجامد. به این ترتیب توافق در مورد معنای یک مشاهده‌ی فیزیکی یا زیست‌شناختی بسیار ساده‌تر از اجماع بر سر معنای یک رخداد تاریخی است. در سطح تاریخ، ما همه‌ی چیزهای قابل مشاهده را -بدون سانسور ابزارهای مشاهده‌ی کمکی- می‌بینیم و بنابراین هرکس

بر زاویه‌ی نگاه خاصی و متغیرهای ویژه‌ای تأکید می‌کند و وقایع خاصی را برمی‌گزیند و تفسیر ویژه‌ی خود را بر آن سوار می‌کند.

5. بحث مهم دیگری که در مورد تاریخ وجود دارد، به هدفمند بودنش مربوط می‌شود. از میان برخوردهای گوناگونی که با تاریخ شده است، گروه بزرگی را می‌توان زیر عنوان غایت‌انگاران رده‌بندی کرد. بخش عمده‌ای نظریه‌پردازان تاریخ و علوم اجتماعی، سیر تحول و دگرگونی جوامع بشری را هدفدار و غایت‌مند دانسته‌اند. از این میان، برخی مانند افلاطون و اشیپنگلر این روند را به سوی زوال و تباهی دانسته‌اند، و برخی دیگر همچون مارکس و فوکویاما، تصویری دلپسند و خوش‌بینانه را -البته از دید خودشان- ترسیم کرده‌اند.

با توجه به آنچه که گذشت، آشکار است که جوامع انسانی را نظام‌های پیچیده‌ی تکامل‌یابنده‌ای می‌دانیم، که در جریان گذر زمان -در صورت مساعد بودن شرایط- پیچیده‌تر می‌شوند و بر تفکیک یافتگی ساختهای درونی خود می‌افزایند. این نگرش، در جامعه‌شناسی کلاسیک با نام نظریه‌پردازانی همچون دورکهم و پارسونز گره خورده است، و معمولاً به دلیل تکامل‌گرایی، از رده‌ی نظریات غایت‌انگار دانسته می‌شود.

اما در این میان تفاوتی وجود دارد. امروز ما می‌دانیم که تکامل لزوماً به معنای کامل‌تر شدن نیست، و تنها برداشت معقول از آن، افزایش سازگاری برای نیل به بقاست. به نظر می‌رسد که کل سیستم‌های تکاملی در این قاعده شریک باشند و روندهای تحول خویش را نه با رصد کردن هدف و غایتی مشخص، که بر اساس فشارهای محیطی وارده همگام سازند.

آنچه که در مورد تمام نظریات غایت‌انگار وجود دارد، تمایلشان برای یافتن غایتی یکه، فراگیر، و ثابت برای تمام جوامع است. این غایت می‌تواند مثل نظریه‌ی هگل مفهومی اخلاقی و فلسفی باشد (هگل، 1379) و

یا مثل پارسونز معنایی شبه‌زیست‌شناختی (Parsons, 1951). در هر صورت، آنچه که ثابت است، رویکرد گذشته‌نگر فراگیر و تک‌کانونه‌ای است که می‌کوشد تا تمام رخداد‌های گذشته‌ی تاریخ را در زیر عنوان غایتی یکتا و تغییرناپذیر جمع کند، و آینده را هم بر همین مبنا پیشگویی کند.

چنان که گذشت، از یکسو امکان پیشگویی جبرانگاران‌ی آینده - به ویژه در سطحی پیچیده همچون سطح انسانی - بعید به نظر می‌رسد، و از سوی دیگر نگرش‌های غایت‌انگار به دلیل دو ضعف اساسی رنجورند. نخست درک ناقص و ساده‌انگارانه از مفهوم تکامل، که انگار بر مفهوم قرن نوزدهمی پیشرفت استوار باشد، و بر وجود یک غایت منفرد برای تمام سیستم‌های تکاملی پافشاری می‌کند. امروز نادرستی این دیدگاه آشکار است و حتی الگوهای تعمیم یافته‌ای مانند پیچیده‌تر شدن و تخصصی شدن را هم نمی‌توان به کل سیستم‌های تکاملی تعمیم داد. چرا که گاه سیستم‌هایی ساده شونده - مانند جوامع اسکیمو و جانداران انگل - را می‌بینیم.

دومین ایراد، تعمیم گزاره‌های پسینی<sup>۱۵</sup> ناشی از مشاهده‌ی تاریخ گذشته، به آینده‌ی تاریخ، و پیشینی<sup>۱۶</sup> فرض کردنشان است. اصولاً به دلیل بغرنج بودن بیش از حد مسئله، پیش‌بینی شرایط حاکم بر سیستم‌های تکاملی در آینده ناممکن است (مورن، 1370). می‌دانیم که سیر دگرذیسی تکاملی هر سیستم، وابسته به همین شرایط پیرامونی تعیین می‌شود. پس چنین به نظر می‌رسد که تعمیم‌هایی از این دست، به لحاظ منطقی نادرست باشند و حقیقت مهم نامعلوم بودن فشارهای تکاملی آینده را از قلم انداخته باشند.

به این ترتیب، در تغییرات تاریخی می‌توان الگوهایی را مشاهده کرد و قانونمندی‌های تکاملی سیستم را از آن استخراج کرد، اما این مفاهیم همواره غایت‌هایی پسینی را به دست می‌دهند که چیزی جز تفسیر ما از نظم‌های دیده شده نیستند. تاریخ مانند تمام سیستم‌های تکاملی دیگر جهت دارد، اما هدف ندارد.

---

<sup>15</sup> A posteriori

<sup>16</sup> A priori

## تحول تفسیر-از-خود تاریخی

1. سه چارچوب اصلی را می‌توان در برداشتهای تاریخی تشخیص داد.

نخستین دوره‌ی درک تاریخی، به جوامعی مربوط می‌شود که هنوز در مرحله‌ی گردآوری و شکارگری قرار دارند. این جوامع ساختاری ساده و جمعیتی اندک دارند و فاقد نویسایی هستند. در این جوامع تاریخ چیزی نیست جز اساطیر قبیله‌ای که به صورت سینه به سینه نقل و روایت می‌شود و چکیده‌ای از رخداد‌های مهم قبیله را در بافتی کیهانشناختی / اساطیری حفظ و منتقل می‌کند (لنسکی ونولان، 1380). در این تلقی از تاریخ، روابط انسانی تا حوزه‌های غیرانسانی و دینی هم بسط می‌یابند و جهان به صورت مجموعه‌ای تفکیک نشده از عناصر فیزیکی و متافیزیکی در هم تنیده دیده می‌شود. نظمهای حاکم بر ساخت اجتماعی قبیله و جایگاه و نقش فرد در آن به کمک همین روایتها توجیه، تبیین و مشروع می‌گردند و به این ترتیب فرد به شکلی نیمه تمایز یافته در زمینه‌ی خویشاوندی‌اش تعریف می‌شود (بییتس و پلاگ، 1375). زمان و مکان در این نوع از تاریخ بسیار محدود هستند. ازل در زمانی به نسبت کوتاه در پشت سرمان قرار دارد و ابدیت در مدتی به ظاهر نزدیک فرا خواهد رسید. قلمرو مکانی دنیا هم به همین ترتیب کوچک است و از سرزمین مسکونی قبیله و مسیرهای کوچروی فصلی تشکیل شده است. در این تلقی از تاریخ، جهان از نظر زمانی، مکانی، و معنایی تا سطح رخداد‌های مرتبط با قبیله فروکاسته شده است و تفکیک من / دیگری / جهان هنوز در سطح قبیله و جامعه معنا نشده است. جهان در این نگرش خاص، همان ما (قبیله) هستیم. اما این ما هنوز در برابر دیگری قرار نگرفته است، یعنی برخورد بین جوامع هنوز شکلی نظام‌مند به خود نگرفته و بنابراین قبیله خود را در مقابل قبیله‌ای دیگر تعریف نمی‌کند.

این نگرش به نسبت ابتدایی از تاریخ به زودی جای خود را به روایتی پیچیده‌تر داد. جوامع دارای فنون پرورش و تولید غذا، که از راه کشاورزی و دامداری روزگار می‌گذرانند، این بخت را داشته‌اند که جمعیتی بیشتر را تأمین کنند و در منطقه‌ای استقرار یابند. پیچیدگی اجتماعی ناشی از ارتباطات انبوه‌تر مردمان روستاها و شهرها، نویسایی و طبقه‌ی خاص حامل دانایی را پدید آورد، که به دگردیسی مفهوم تاریخ انجامید.

در این جوامع کنش متقابل انسانی از پدیدارهای طبیعی تفکیک شده است و دومی بیشتر به عالم لاهوتی و متافیزیکی و اولی بیشتر به رخدادهای روزانه و زمینی مربوط دانسته شده است. در این شرایط هنوز تاریخ ساختی اساطیری و ساده دارد، اما به دلیل نوشته شدنش به تدریج انباشته می‌شود و دچار نقد و اصلاح‌های پیاپی می‌گردد. تفکیک شخصیت‌های تاریخی و خدایان فرازین با دقت و روشنی بیشتری انجام می‌گیرد و قواعد و نظم‌های حاکم بر زندگی نیز با روش پیچیده‌تر و قانع‌کننده‌تری به نظم‌های کهن تحویل می‌شوند. در این مرحله جوامع یکجانشین همسایه از وجود یکدیگر آگاه می‌شوند و روابطشان از برخوردهای تصادفی فراتر می‌رود. به این ترتیب تاریخ جامعه بر مبنای تصویری که از تاریخ جوامع همسایه ترسیم شده است، شکل می‌گیرد. اهالی کیش خود را بر مبنای دشمنی با اوروک تعریف می‌کنند و اساطیر پهلوانی لاگاش و اومه در هم تنیده می‌شوند. همراه با ادغام این واحدهای اجتماعی کوچک در قالب دولتهای بزرگتر، اساطیر و تاریخ‌های یاد شده هم در هم ذوب می‌شوند و دوباره صورتبندی می‌شوند. به همین دلیل است که در زمان دودمان اور سوم دیگر تاریخ از داستان مبارزه‌ی دولت‌شهرهای سومری تشکیل نشده، و به جای آن رقابت اقتصادی و نظامی با ایلامی‌ها را می‌بینیم.

اگر در تاریخ جوامع شکارچی/گردآورنده، جهان تجلی حضور خدایان و نیروهای فراطبیعی بود، در جوامع کشاورز جهان را به مثابه مخلوق و خدمتگزار خدایان می‌بینیم. به این ترتیب پویایی قدرت در جوامع

انسانی و به فراخور آن در آسمانها اهمیت می‌یابد و در قالب کتیبه‌ها و جنگنامه‌ها و ستونهای نماد پیروزی ثبت می‌گردند.

اگر در جوامع پیشاکشاورزی متحرک، زمان و مکان متقارن بود و در جهانی به وسعت قبیله جریان داشت، در جوامع کشاورزی یکجانشین این تقارن شکسته است. یکجانشینی خود به خود تقارن مکان را می‌شکند و جهان را به یک مرکز (زمحل استقرار جامعه) و پیرامون (محل استقرار جوامع همسایه) تقسیم می‌کند. نویسایی هم تقارن زمانی را می‌شکند. دیگر نظمهای تکراری روزانه بر فضای تجربیات ذهنی آدمیان غلبه نمی‌کنند و رخدادهای مهمی که در نوشتارهای معمولاً مقدس ثبت شده‌اند، مبدأ تاریخهای مهم تلقی می‌شوند و محور زمان را نشانه گذاری می‌کنند. به این ترتیب فراخنای جهان تا وسعتی ناشناخته -ولی نه چندان بزرگتر از محل استقرار جامعه- کش می‌آید و زمان جهت می‌یابد و به صورتی چرخه‌ای یا خطی رخدادها را به هم متصل می‌کند. در این جوامع تاریخ، روایتگر سرگذشت جهانی است بزرگتر از قبیله، که گرانیگاه و مرکز و بخش مهم آن، روستا یا شهر مورخان است.

این تلقی ویژه به تاریخ تا عصر نوزایی ادامه یافت. در آن مقطع زمانی، دگرگونی در چارچوب بینشی آدمیان به تغییر نگرششان نسبت به تاریخ هم انجامید. زمان، با وامگیری از سنت یهودی، خاصیتی خطی داشت، و مکان به اعتبار مدلهای هندسی صفحه‌ای نامتناهی پنداشته می‌شد. قوانین ازلی حاکم بر جهان نوعی عقلانیت ریاضی بود، و ملل و فرهنگها و آدمیان در این میان بود که معنا می‌یافتند. خصلت استعلایی کنش متقابل آدمیان از بین رفته بود و فرد به معنای مدرن کلمه در حال زاده شدن بود. بعد تاریخ در قرن هژدهم تحت تأثیر ریاضی‌گرایی و علم‌گرایی افراطی قرار گرفت و علم تاریخ و تلاش برای پیش‌بینی علمی تاریخ رواج یافت. در همین برش زمانی برخورد با تمدنها و فرهنگهای بیگانه‌ی نویافته در علم تاریخ اروپایی تحولی ایجاد کرد و

همگام با افزایش چشمگیر حجم دانسته‌های اروپاییان در مورد تاریخ اقوام دیگر، نوعی نژادپرستی و قوم‌محوری نظری را نیز صورتبندی کرد. به این ترتیب مکان همچنان نامتقارن ماند و مرکزی به نام اروپا را در میان خود جای داد، و جهان پیرامونی بسیار گسترش یافته، تمدنهایی ریز و درشت را در خود جای داد که به زور در قالب تاریخ غربی گنجانده شدند، یا ناچار شدن در برخورد با استعمارگران بار دیگر تاریخ و هویت خود با بازتعریف کنند.

پس از جنگ جهانی دوم، این چارچوب مدرن از تاریخ دچار تحول شد و به سوی تقارنی جدید پیش رفت. این بار اروپا و غرب زیر فشار تمدنهای نوظهور قدرتمندی مانند چین و ژاپن از افتخار مرکزیت محروم شدند و بسیاری از محورهای اقتدارزده‌ی قبلی مورد چالش و تردید قرار گرفتند. تاریخ به این ترتیب تمرکززدایی شد و تردید در مورد محوریت مرد غربی، کم‌کم به تردید در مورد محوریت نقش مردان بزرگ و حتی انسان خودآگاه مدرن انجامید. آنچه که امروز در بسیاری از نحله‌های پژوهش تاریخی دیده می‌شود، نگرشی شبکه‌ای است که بر مبنای نظریه‌ی سیستم‌های پیچیده شکل گرفته است و هیچ گرانیگاه مطلق جغرافیایی یا زمانی‌ای را در کل تاریخ نمی‌پذیرد و بر وجود طرح و نقشه‌ی پیش‌نویسته‌ای برای سیر تکامل جوامع انسانی باور ندارد. در این نگرش، جوامع انسانی خود را می‌آفرینند و مسیر خویش را تعیین می‌کنند و این کار را بر مبنای قواعد و الگوهای شناختنی -ولی نه جبرگرایانه- انجام می‌دهند.

چارچوبی که برای روایت تاریخ در این نوشتار مورد استفاده قرار می‌گیرد، از چنین نگرشی برخاسته است. تاریخ در این نگرش چیزی نیست جز تفسیر و برداشت خاص ما از واگشودگی<sup>۱۷</sup> سیستم پیچیده‌ی اجتماعی، و گامهای پیاپی شکست تقارن که توسط این نظام به شکلی کورکورانه برداشته می‌شود، و در جریان

---

<sup>17</sup> unfolding

نوعی انتخاب طبیعی، پیچیدگی افزاینده‌ی جوامع انسانی را رقم می‌زند. تاریخ، روایت نقاط ثقل این روند است، و کاوشی برای شناسایی شاخصهای اصلی تکامل سیستم اجتماعی. تاریخ، سیر رخدادهایی است که به پیدایش نقاط تقارنی و بر خطراهه‌ی پویایی جامعه منتهی می‌شود، و تفسیر دلایل شکست این تقارن و روایت چگونگی انتخابهایی است که جامعه می‌نماید. تاریخچه در این بیان سیستمی‌اش، بسیار فروتنانه‌تر است، چرا که بر تفسیری بودن و نقصهای شناخت‌شناسانه‌اش اعتراف می‌کند. اما در عین حال، چنین تاریخی بیانگر و سخنگو هم هست، و فروتنی‌اش را نباید مقدمه‌ی سکوت دانست. تاریخ فرهنگ از دید سیستمی، تاریخ منشهاست. تاریخی که خصلت خودارجاعی خویش را می‌شناسد و از این چشم اسفندیار قدیمی به عنوان نقطه‌ی قوت استفاده می‌کند. چنین تاریخی، همزمان با ترسیم نقاط کوری که در پیکره‌ی خود تشخیص می‌دهد، و طرح پرسشهایی که جوابش را نمی‌داند، رویدادها را تفسیر و روندها را تحلیل می‌کند و توانمندتر از تاریخ‌های داستان‌گونه‌ی پیشین به تبیین چگونگی دگردیسی جوامع در طول زمان می‌پردازد.



## کتابنامه

ادواردز، پ. فلسفه‌ی تاریخ، ترجمه‌ی بهزاد سالکی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی،

1375.

برتالنفی، ل. ف. نظریه عمومی سیستم‌ها، ترجمه ک. پریانی، نشر تندر، 1366.

پوپر، ک. ر. فقر تاریخیگری، ترجمه‌ی احمد آرام، انتشارات خوارزمی، 1350.

تاجداری، پ. نظریه‌ی رویدادهای غیرمنتظره (همراه با برخی کاربردهای آن)، انتشارات اتا، 1366.

توینبی، آ. تاریخ تمدن، ترجمه‌ی یعقوب آژند، انتشارات مولی، 1366.

دورانت، و. آ. درسهای تاریخ، ترجمه‌ی احمد بطحایی، شرکت سهامی کتابهای جیبی، 1358.

مورن، ا. سرمشق گمشده، ترجمه‌ی علی اسدی سروش، انتشارات سروش، 1370.

لنسکی، گ. و نولان، پ. جامعه‌های انسانی، ترجمه‌ی ناصر موفقیان، نشر نی، 1380.

هگل، گ. و. عقل در تاریخ، ترجمه‌ی حمید عنایت، انتشارات شفیعی، 1379.

بییتس، د. و پلاگ، ف. انسان‌شناسی فرهنگی، ترجمه‌ی محسن ثلاثی، انتشارات علمی، 1375.

Bushev, M. Synergetics, World scientific press, Singapore, 1994.

Foucault, M. The order of things, Routledge, 1990.

Luhmann, N. Social systems, MIT press, 1995.

Marcuse, H. Karl Popper and the problem of historical laws, In: Studies in critical philosophy, Beacon press, pp:197-208, 1972.

Mc Cullagh, C.B. The truth of history, Routledge, NY, 1998.

Smooks, G.D. The laws of history, Routledge, NY, 1998.